جلسه 1592

دوشنبه 03/02/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در وجوهی بود که برای تطبیق مرجحات باب تزاحم بر مورد تزاحم در واجبات ضمنیه مطرح شده بود.

رسیدیم به وجه سوم که آقای سیستانی ذکر کرده اند. خلاصه این وجه این بود که در نماز ما یک رکن اختیاری داریم که از ادله استفاده شده ست که مشروط به قدرت است، ویک رکن اضطراری داریم یا به تعبیر دیگر جامع الرکن مثل اصل طهارت از حدث، که این مشروط به قدرت نیست، به حیثی که اگر از آن عاجز شدیم نماز ساقط است، ویک واجب غیر رکنی داریم که او هم مشروط به قدرت است به ملاحظه ادله و نصوص.

اگر تزاحم بشود بین رکن اختیاری و رکن اضطراری، چون رکن اضطراری واجب مطلق است مقدم می شود بر رکن اختیاری که واجب مشروط به قدرت است. مثلا امر دائر است بین حفظ اصل طهارت از حدث و بین رکوع اختیاری، باید اصل طهارت از حدث را حفظ کنیم، و رکوع اختیاری چون مشروط به قدرت است از آن عاجز هستیم منتقل می شود وظیفه به رکوع اضطراری.

وهمینطور اگر تزاحم بین واجب غیر رکنی و رکن اضطراری باشد.

اما اگر تزاحم بین دو رکن اختیاری بود که هر دو مشروط به قدرت هستند، یا بین دو واجب غیر رکنی بود، یا بین یک رکن اختیاری و یک واجب غیر رکنی بود، باید ما ببینیم اگر یکی از این دو اهم است عرف می گوید تو قادر بر آن هستی و عاجز از غیر اهم. و اگر هر دو مساوی هستند عرف می گوید تو قادر بر احد الامرین هستی پس احد الامرین می شود واجب.

بعد ایشان فرموده است البته در تزاحم بین رکن اختیاری مثل رکوع اختیاری و واجب غیر رکنی، ما دلیل داریم که رکن اختیاری اهم است چون فریضه است، وما در روایات داشتیم که إن الطواف لیس کرمی الجمار إنّ الطواف فریضة و رمی الجمار سنة، فریضه اهم است از سنت. بعد از ایشان سؤال می کنیم پس چرا شما در مثال تطهیر از خبث که تزاحم می کرد با وضوء، تطهیر از خبث را مقدم کردید مثل مشهور؟

ایشان فرموده اند که ما به این دلیلی که در عروه ذکر شده است برای تقدیم تطهیر از خبث بر وضوء که گفتند تطهیر من الخبث بدل ندارد ولکن وضوء بدل دارد و ما ترجیح دادیم لابدل له را بر ما له بدل، ما به این وجه تمسک نمی کنیم برای تقدیم تطهیر از خبث. این وجه درست نیست. چون نماز با طهارت از خبث هم بدل دارد، بدلش صلاة در ثوب نجس یا بدن نجس است.

و نیز ما این وجه دوم مشهور را که در عروه ذکر شده است برای تقدیم طهارت از خبث بر وضوء، که گفته اند وضوء مشروط به قدرت است و لکن طهارت از خبث واجب مطلق است، و واجب مطلق مقدم است بر واجب مشروط به قدرت، این را هم قبول نداریم، چون طهارت من الخبث هم مشروط به قدرت است، إن وجد ماءا غسله والا صلی فیه، این هم مشروط به قدرت است.

ما برای تقدیم طهارت از خبث بر وضوء وجه دیگری داریم. با اینکه طهارت از خبث سنت است و وضوء فریضه است در قرآن بیان شده است، اما طهارت از خبث مقدم است لوجه آخر.

اما اینکه این وجه چیست، ایشان در تعلیقه عروه چیزی ذکر نکرده است. ما که از ایشان سؤال کردیم به این نتیجه رسیدیم که وجه ایشان این است که ما از مجموع ادله استفاده کردیم که وضوء واجب ضعیفی است یتقدم علیه أیّ واجب آخر. ولذا در مائین مشتبهین حضرت قبول نکرد و نفرمود وضوء بگیرید با آب الف و بعد بدنتان را بشویید با آب ب و بعد با آب ب وضوء بگیرید. بلکه فرمود یهریقهما و یتیمم. ولذا تطهیر من الخبث مقدم بر وضوء است.

سؤال وجواب: این مورد استثناء است از اقوی بودن فریضه از سنت. اینجا سنت اقوی است از وضوء با اینکه وضوء فریضه است.

طبعا لازمه بیان ایشان این است که هر واجب آخری بر وضوء مقدم است، این شانس وضوء است که از ادله استفاده شده است که کمترین حظ را دارد از وجوب، و هر واجب آخری در تزاحم با او بر او مقدم می شود.

اقول: این فرمایش آقای سیستانی اشکال هایی دارد که عرض می کنیم:

اشکال اول: عرض کردیم تقدیم واجب مطلق بر واجب مشروط به قدرت ولو مبنائی است که منسوب به مشهور است، و لکن ما این را نپذیرفتیم مگر ثابت بشود که واجب مطلق اهم است. مخصوصا در جائی که واجب مشروط به قدرت به عنوان قدرت مشروط نباشد بلکه به عنوان آخری مشروط باشد، مثل إذا وجدت ماءا فتوضأ، إذا قویت فقم، که پر واضح است که ظاهر آن قدرت تکوینیه بر ذات فعل است.

اگر این هم نبود بلکه إذا قدرت فتوضأ هم بود به نظر ما ظهورش در قدرت بر ذات فعل است.

بله اگر یک واجب اهمی بود عرف می گوید دیگر شما قادر بر این خطاب مشروط به قدرت نیستید، اما صرف اینکه یک خطابی مطلق است ولی اهم بودن آن محرز نیست، عرفا موجب صدق عجز از این واجب مطلق نیست.

اشکال دوم: برفرض ما قبول کنیم که واجب مطلق عرفا سبب انتفاء قدرت می شود بر واجب مشروط به قدرت. ولکن این در جائی است که دو غرض استقلالی باشد دو واجب استقلالی باشد. ولذا آقای خوئی ره با اینکه قائل است به تقدیم خطاب مطلق بر خطاب مشروط به قدرت، اما در اینجا تعارض انداخت بین إذا قدرت فتوضأ با طهّر جسدک، حتی اگر خطاب طهّر جسدک مشروط به قدرت نباشد. چرا؟ برای اینکه وقتی غرض مولا به یک واجب ارتباطی تعلق گرفته است، من که عاجزم از جمع بین وضوء وطهارت از خبث، دلیل گفت الصلاة لاتسقط بحال، من کشف کردم که تکلیف دارم به یک واجب ارتباطی ناقص، در اینجا بگوئیم طهّر جسدک فی الصلاة که ارشاد به شرطیت است، این مقدم است بر خطاب إذا قدرت فتوضأ که آن هم ارشاد به شرطیت وضوء است، این عرفی نیست.

در خطاب تکلیف استقلالی اگر یکی مطلق بود و دیگری مشروط به قدرت، مجال هست برای دعوای تقدیم خطاب مطلق بر خطاب مشروط به قدرت. اما در جائی که تکلیف استقلالی به یک واجب ارتباطی تعلق می گیرد و این دو خطاب، خطاب شرطیت هستند، طهّر جسدک للصلاة خطاب شرطیت است، توضأ للصلاة إذا قدرت خطاب شرطیت است، در اینجا ما برایمان واضح نیست که إذا قدرت فتوضأ ارشاد است به شرطیت وضوء در جائی که یک دلیل شرطیت مطلقه ای بر طهارت از خبث نداشته باشیم. این ادعا برای ما واضح نیست.

سؤال وجواب: خطاب شرطیت مطلقه که متضمن تکلیف نیست، بلکه ارشاد است به اینکه آن تکلیف به مرکب ناقص متضمن این شرط است. اینکه این باعث بشود که عرف بگوید شرطیت وضوء که مقید به قدرت است هم قیدش که قدرت است منتفی می شود، این برای ما واضح نیست.

ولذا مرحوم آقای خوئی تفکیک کرده اند بین این دو مطلب. در واجبین استقلالیین پذیرفتند که واجب مطلق بر واجب مشروط به قدرت مقدم است، اما در واجبین ضمنیین این را نپذیرفتند. چون واجب ضمنی ارشاد به شرطیت است کاشف از غرض نفسی نیست، می گوید طهّر جسدک للصلاة. لذا چون این ارشاد به شرطیت کاشف از غرض نفسی نیست این عرفا بخواهد معجّز مولوی باشد از وضوء این اول الکلام است. اینکه تکلیف به واجب مطلق معجّز مولوی است جای ادعایش هست ولو ما نپذیرفتیم، اما خطاب شرطیت که متضمن بعث و تحریک نیست، متضمن ارشاد است.

سؤال وجواب: فرض این است که آن واجب یک واجب بیشتر نیست واجب ارتباطی است، عرف می گوید إذا قدرت فتوضأ ارشاد به شرطیة الوضوء است عند القدرة، خطاب طهّر جسدک ارشاد به شرطیة طهارة الجسد هست بله خطابش مطلق است، اما اینکه معجّز مولوی باشد طهّر جسدک با اینکه خطاب ارشادی است این برای ما واضح نیست.

این دو اشکال ما به آقای سیستانی اشکال مبنائی است.

اشکال سوم: سلمنا که همینکه خطاب شرطیت یک رکن اضطراری مطلق است و شرطیت او مطلقه است، ولو آن تکلیف مشروط تکلیفی است که مشروط به قدرت است، سلمنا که همین کافی باشد برای تقدیم رکن اضطراری. خب ما به نظرمان نیازی به این استفاده از مبنای تقدیم خطاب مطلق بر خطاب مشروط نبود. چون استفاده از این مبنا یعنی اشاره به یک مبنای مورد اختلاف. در حالی که از روایات استفاده شده است که لا اشکال در تقدیم جامع الرکن در نماز بر رکن اختیاری یا بر واجب غیر رکنی. چرا این را مرتبط می کنید به مبنای مورد اختلاف که برخی قبول ندارند؟ آقا خود ما قبول نداریم وفاقا للبحوث و لشیخنا الاستاذ که خطاب مطلق بر خطاب مشروط به قدرت مقدم است، و وفاقا للسید الخوئی فی الواجبین الضمنیین قبول نداریم که واجب مطلق بر واجب ضمنی مشروط به قدرت مقدم است. اما جامع رکن اعم از اختیاری و اضطراری مثل اصل طهارت از حدث بلااشکال مقدم است، صحیحه عبدالله بن سنان این را بیان کرد، إن الله فرض من الصلاة الرکوع والسجود الا تری لو أنّ رجلا دخل فی الاسلام لایحسن أن یقرأ القرآن أن یکبّر (تکبیرة الاحرام بگوید) و یسبّح (بجای قرائت حمد وسوره تسبیح بکند خدا را) ویصلی. خب این برای چیست؟ برای این است که بفرماید رکوع و سجود با قرائت فرق می کنند، با عجز از قرائت تکلیف به نماز ساقط نیست، ولی با عجز از رکوع و سجود ولو به نحو ایمائی واضطراری تکلیف به نماز ساقط است. این مفادش همین است که نماز بدون جامع الرکن نماز نیست، روشن است که جامع الرکن مقدم می شود. نیازی نیست که این را مربوط کنیم به مبنای مورد اختلاف که هل یتقدم الخطاب المطلق علی الخطاب المشروط بالقدرة أم لا.

اشکال چهارم: شما فرمودید که در تزاحم بین دو رکن اختیاری مثلا، هر کدام که اهم بود عرفا قادر بر او هستیم.

اگر اهم مطلق مرادتان است، که نیازی ندارید به این بیان. چون اگر از خارج احراز کنید که مثلا وضوء اهم است از رکوع اختیاری یا بالعکس، کشف حکم شرعی می کنیم به برهان إنّ، چون احراز کردیم که ملاک وضوء مثلا اهم است از رکوع اختیاری، یا بالعکس. در تزاحم بین وضوء و وقت اختیاری که احراز کردیم که ملاک وقت اختیاری اهم است از وضوء، اگر خوف این است که اگر وضوء بگیرید بعض نماز در خارج وقت واقع می شود، وقت اختیاری مقدم است بر وضوء، باید بروید تیمم کنید تا وقت اختیاری از شما فوت نشود.

ما عرضمان این است که در تزاحم بین دو رکن اختیاری مثلا اگر از خارج احراز کنیم که یکی از این دو رکن اهم است، دیگر نیازی نداریم به این بیان شما، کشف می کنیم که آن اهم شرط است در این نماز ناقصی که می خواهیم بخوانیم، چون عاجزیم از جمع بین دو رکن اختیاری. به برهان إنّ این را کشف می کنیم.

و جالب این است که در جاهای دیگر که اهم ومهم داشتیم می گفتند شما قادر بر مهم هستید عند ترک الاهم. اینجا که این را نمی گویند. اینجا که نمی گویند اگر ترک کردید این رکن اختیاری اهم را، قادرید بر آن رکن اختیاری غیر اهم و او را باید بیاورید. خود ایشان هم این را نمی گوید. این روشن می کند که بحث اینجا بحث دیگری است، وقتی احراز کنید که وقت اختیاری اهم است از وضوء، خب کشف می کنید که تکلیف دارید به نماز در وقت اختیاری مع التیمم. نیازی به این بیان ایشان نیست.

و اگر احراز نکردیم اهم بودن مطلق را، اهم حیثی بودن را احراز کردیم، در تزاحم بین رکن اختیاری و واجب غیر رکنی، ما احراز کردیم که رکن اختیاری اهم حیثی است یعنی یبطل الصلاة بالاخلال بالرکن الاختیاری نسیانا أو جهلا، اما واجب غیر رکنی اینطور نیست. خب این را عرض کردیم اهم حیثی است، اهم حیثی که در مقام تزاحم مقدم نیست.

و اما اینکه ایشان فرمود که ما از ادله استفاده کردیم که فریضه اهم از سنت است. آنجا هم ما اشکال داریم به ایشان. آقا از کجا فهمیدید در جائی که هر دو نمی توانند واجب باشند، مثل مقام که نمی شود هم رکن اختیاری بر من واجب باشد و هم این غیر رکن چون من عاجزم از جمع بین این دو، از کجا احراز کردید که این روایاتی که می گوید فریضه اهم است از سنت ناظر به این فرض هم هست؟

بله فریضه فعلیه با سنت فعلیه که ملاحظه می شود فریضه فعلیه اهم است، روایات این را می گوید. روایت می گفت نسی الطواف، قادر بود بر طواف، فرمود یرجع فیطوف، اما اگر رمی جمار بود نمی گفتیم یرجع فیرمی الجمار، چون طواف فریضه است و رمی جمار سنت است. آیا این دلیل می شود که در فرض عجز مکلف در نماز از جمع بین فریضه و سنت باز شارع بگوید فریضه اهم مطلق است و او مقدم است؟ ملاک های تعبدی است ما چه می دانیم؟ خود شما در تطیهر من الخبث گفتید که بر وضوء مقدم است. هر کجا فریضه فعلیه ای بود و سنت فعلیه، می گوئیم فریضه فعلیه اهم است از سنت فعلیه. اما در اینجا دلیل شرطیت وضوء با دلیل شرطیت طهارت از خبث تعارض می کند، کاشف نداریم که در این حال وضوء فریضه است. کاشف نداریم از اینکه در این حال وضوء واجب الهی است. از کجا ما بفهمیم در این حال وضوء واجب الهی است تا بعد بگوئیم فریضه اهم است از سنت؟ فریضه در جائی که فریضه است اهم است. اگر یک جائی دلیل از فریضه بودن آن معارض داشت آیا باز اهم است؟

و اما استدلال به السنة لاتنقض الفریضة، او هم درست نیست. السنة لاتنقض الفریضه هم در جائی است که ما یک سنت فعلیه داریم و یک فریضه فعلیه، اخلال کردیم به این سنت فعلیه، می گویند مبطل فریضه فعلیه نیست. فریضه فعلیه کدام است؟ نماز، نه آن جزء رکنی. السنة لاتنقض الفریضة یعنی واجبات غیر رکنیه نماز اگر ترک بشود عن عذر ناقض صلاة مفروضه نیست، آن مرکب ارتباطی مفروض. چه کار دارد به تزاحم بین آن جزء رکنی و جزء غیر رکنی که دلیلش با هم تعارض می کند؟ و اصلا سنت فعلیه و فریضه فعلیه بودنش ثابت نیست تا بگوئیم السنة لاتنقض الفریضة.

سؤال: اگر سنت فعلیه است چطور مناقض نیست؟ جواب: سنت فعلیه است اخل به نسیانا أو جهلا. اما کسی که عاجز است از جمع بین رکن و غیر رکن اصلا دلیل شرطیت رکن با دلیل شرطیت غیر رکن تعارض و تساقط می کند. این فرق می کند با اینکه ترک کند یکی را نسیانا.

اشکال پنجم: این است که شما فرمودید در فرض تساوی دو رکن اختیاری یا دو واجب غیر رکنی یا یک رکن اختیاری و یک واجب غیر رکنی، در فرض تساوی این دو ما قادر بر احدهما هستیم و احدهما شرط است به نحو تخییر.

اولا: ما قادر بر هر کدام هستیم بعینه، قادر بر جمع نیستیم. عرف می گوید انت تقدر علی الوضوء، انت تقدر علی الطهارة من الخبث، لاتقدر علی الجمع بینهما. خب دلیل که می گوید إذا قدرت فتوضأ تعارض می کند با إذا قدرت فطهّر جسدک فی الصلاة، من هر کدام را که حساب می کنم قادر بر آن هستم حتی به نظر عرف. شما الان قادر بر قیام هستید قادر بر قعود هم هستید، ضدان هستند لایجتمعان، کدام عرف می گوید شما قادر بر قیام نیستید شما قادر بر جلوس نیستید بلکه قادرید بر احدهمای لابعینه؟ کدام عرف این را می گوید؟ عرف می گوید شما قادرید بر قیام، قادرید بر جلوس، قادر بر جمع بینهما نیستید.

وانگهی برفرض عرف بگوید شما قادر بر این مساوی نیستید، پس إذا قدرت فتوضأ شامل آن نمی شود، قادر بر طهارت از خبث هم نیستید إذا قدرت فطهّر جسدک شامل آن نمی شود، اما از کجا از دلیل استفاده کردید که چون قادر علی احدهما هستید پس احدهما شرط است؟! از کدام خطاب این را استفاده می کنید؟

در واجبین استقلالیین متساویین شما می گوئید ارتکاز عقلاء هست. عقلاء در تزاحم واجبین استقلالیین عقلائی می گویند چون قادری بر یکی از این دو واجب، پس بر تو واجب است احدهما تخییرا، اما در واجبین ضمنیین متساویین که اصل اولی اقتضاء می کند اگر من عاجز بشوم از جمع بین این دو ساقط بشود تکلیف، کما اینکه در باب صوم تکلیف ساقط می شد، در باب نماز دلیل گفت الصلاة لاتسقط بحال، به کدام دلیل استدلال می کنید می گوئید احدهما شرط است چون احدهما مقدور است؟ مگر هر چه مقدور بود او باید شرط باشد؟ کجا ارتکاز در مثل نماز که واجب تعبدی است بر این هست؟ از کجا می دانید احدهمای تخییری واجب است؟ شاید خصوص طهارت از خبث واجب باشد. این تکلیف به غیر مقدور است؟ شاید اصلا وضوء در این حال واجب نباشد. وقتی دو تا خطاب مساوی داریم یکی می گوید إذا قدرت فتوضأ ویکی می گوید إذا قدرت فطهّر جسدک، شما می گوئید با توجه به ملاحظه هر دو عرف می گوید من قادر بر این نیستم چون آن خطاب هم هست، من قادر بر آن نیستم چون این خطاب اول هست، قادر علی احدهما هستم، اما وقتی این دو خطاب شامل نشد کدام دلیل می گوید احدهما شرط است که شما بخواهید به دلیل استدلال کنید نه به اصل برائت از شرطیت تعیینیه وضوء یا شرطیت تعیینیه طهارت من الخبث، آنوقت مواجه بشوید با اینکه مبنای شما در دوران امر بین تعیین و تخییر برائت از تعیین نیست. شما کاری کردید که مواجه با اشکال نشوید، خواستید بگوئید که ظاهر دلیل این است که احدهما شرطٌ. کدام ظهور این را اقتضاء می کند؟

سؤال وجواب: در تکالیف استقلالیه این ارتکاز هست، هزار غریق است ما قادریم بر انقاذ یکی از اینها. ما به لحاظ آن اراده ارتکازیه مولا گفتیم که اگر از مولا بپرسیم می گوید انقذ احدهم، آقای سیستانی فرمود قانون هم عرفا همین است که انقذ احدهم. حرفی نیست، آنجا ارتکاز عقلائی هست. اما در واجبات ضمنیه مرکب ارتباطی واحد که اصل اولی سقوط تکلیف به این مرکب است عند العجز عن الجمع بین الواجبین الضمنین، فقط دلیل گفت الصلاة لاتسقط بحال، کدام ارتکاز اینجا می گوید پس احدهما شرط است در فرض تساوی؟ ما که همچنین ارتکازی نداریم.

این راجع به فرمایشی که ایشان در تقریب اینکه در فرض واجب مطلق بودن یا اهم بودن عرفا آن مقدور است، ودر فرض تساوی احدهما مقدور است بیان کردند.

واما مطلبی که راجع به تزاحم در سنن در بحث تعارض بیان فرموده بودند که هر سنتی یک امر نبوی مستقل دارد، پیامبر به طور استقلالی فرموده اقرأ فی صلاتک، طهّر جسدک فی الصلاة، تشهّد فی صلاتک.

خب کفی الله المؤمنین القتال، ایشان در بحث ترتب در آخرین دوره اصولیه شان فرموده اند انصافا این خلاف ظاهر است.

واقعا هم همینجور است، این خلاف ظاهر است. ظاهر اوامر روایات به اینکه فرض کنید که در سنن فرمودند که اقرأ السورة فی صلاتک، اقرأ الفاتحة فی صلاتک، لاصلاة الا بفاتحة الکتاب، ارشاد به جزئیت است. تشهّد فی صلاتک ارشاد به جزئیت است. طهّر جسدک فی الصلاة ارشاد به شرطیت است. ظهورش این است.

ما یک نقضی هم می کردیم، می گفتیم لازمه این اوامر استقلالیه این است که اگر کسی نماز بخواند وترک کند این اوامر استقلالیه را، به تعداد این اوامر عقاب می شود. خدا عقابش می کند می فرماید چرا نماز نخواندی، نماز مشروط بود به عدم اخلال به این اوامر. بعد می گویند پیغمبر هم از تو ناراضی است، چند نارحتی دارد پیامبر از تو، دستور داد اقرأ فی صلاتک گوش ندادی، تشهّد فی صلاتک گوش ندادی، ذکر رکوع بگو گوش ندادی، ذکر سجود بگو گوش ندادی. اینها خلاف ظاهر است. ظاهرش این است که یک مرکب ارتباطی واحد است مشتمل بر اجزاء و شرائطی، اینها واجبات ضمنیه هستند، ولذا آن فرمایش تمام نیست.

واما آنچه اخیرا نقل کردیم از ایشان در تعلیقه عروه در تقدیم طهارت جسد وثوب بر وضوء که فرمود لا للوجهین المذکورین فی العروة بل لوجه آخر، که نقل کردیم ایشان وجه آخر را فرموده اند از روایات استفاده کرده ایم.

خیلی این وجه برای ما روشن نیست. کدام روایت؟ بله فقهاء در برخی فتاوایشان می گویند اگر حیوان تشنه بود وآب کم بود بده حیوان بخورد تو برو تیمم کن. فتوی داده اند باید ببینیم دلیلش چیست. این هم که تکلیف نیست که. گاهی اصلا لازم نیست حفظ حیوان. گربه است حالا از تشنگی فوت بکند، مگر مالیت دارد که بگوئیم اسراف و تبذیر می شود. برای وضوء گرفتن اگر مرغ ما از تشنگی بمیرد این می شود اسراف و تبذیر؟ روایت می گفت هزار درهم بده آب وضوء بخر، او اسراف نبود، اما حالا یک جوجه ماشینی خریدیم اگر وضوء بگیریم از تشنگی می میرد، او مصداق اسراف و تبذیر است؟!. حالا فقهاء فرموده اند باید دلیلش را پیدا کنیم.

اما یهریقهما و یتیمم او ظاهرش ترخیص است. در مقام توهم حظر است گفته مجازی تیمم کنی. آنجا مخالفت تکلیف هم به نظر مشهور لازم نمی آید اگر من تکرار کنم وضوء را. وضوء می گیرم با آب اول نماز می خوانم، با آب دوم بدنم را می شویم وضوء می گیرم نماز می خوانم، تکرار می کنم نماز را. مخالفت تکلیف پیش نمی آید. ولی شارع گفت نمی خواهم به تو سختی بدهم. ایشان از کدام نص استفاده کرده است که هر تکلیفی ولو تکلیف ضعیف لاغر بر وضوء مقدم است؟ دلیل ایشان را ما نفهمیدیم. ولذا وجه ایشان به نظر ما تمام نیست. والحمد لله رب العالمین.